

از « تائیه » تا « قصیده عز ورقائیه »

پیش گفتار

ناهید روحانی

قصیده مبارکه عز ورقائیه بحری است زخار از دراری شاهوار عشق و انجذاب و لثالی تابناک عرفان و ایمان که بر وفق ذوق و مشرب عرفا از قلم اعلی عز نزول یافته است. در دوران اقامت حضرت بهاء الله در کردستان مشایخ اهل تصوف در آن سامان که از دانش محیطه حضرتش دچار حیرت و شگفتی شده بودند بر آن شدند که برای حصول اطمینان از مراتب نبوغ و احاطه کلیه آن حضرت شاهدی بس دشوار طلب نمایند ، لذا از محضر مبارک رجا و استدعا نمودند که قصیده ای بر سبک و سیاق « تائیه کبرای » ابن فارض شاعر صوفی مسلک عرب انشاء فرمایند. جمال اقدس ابهی خواهش آنان را به حلیه قبول و اجابت آراستند و منظومه ای بالغ بر دو هزار بیت از لسان اطهر جاری گردیده حاضرین تحریر می نمودند سپس صدو بیست و هفت بیت از آن اشعار را انتخاب و به حضرات علماء مرحمت فرمود. مابقی را ورای ادراک آنان دانستند، و بعد از مراجعت به بغداد نظر به عمق مضامین عرفانی و صعوبت درک آن در برخی موارد توضیحاتی در حاشیه به آن اضافه فرمودند.

بی تردید مطالعه تحقیقی در باره این قصیده عمیق عرفانی کاری است بس دشوار که باید بر عهده محققان و دانشمندان امر قرار گیرد و جا ندارد که در محضر ایادی عزیز امرالله جناب دکتر علیمحمد ورقا و جمعی از اساتید ادب و هنر ، این ذره ناچیز در باره این قصیده بی همتا سخنی به میان آرد. و لکن به مصداق مثل معروف « المأمور معذور » بقدر مقدور زحمت افزاشده از محضر منیرتان رجا دارم که این جسارت و گستاخی را عذر نهید و به دیده عفو و اغماض بنگرید.

گر بریزی بحر را در کوزه ای
چند گنجد حاصل يك روزه ای !
ما را نیز فی الحقیقه چاره نیست جز آنکه در این فرصت محدود نگاهی زود گذر به اهم امور اندازیم و از جزئیات صرفنظر کنیم.

بیدایش شعر عرفانی یا صوفیانه در ادبیات عرب

هم زمان با ظهور اسلام اولین طلایع ادب عرفانی در ادبیات عرب پدیدار گشت و به موازات پیدایش و افزایش آراء و نظریات متصوفه شخصیت متمایز ادب صوفیانه رفته رفته تشکل و تبلور یافته نضح گرفت. قاس روز افزون اعراب با ملل مختلف و آشنائی با افکار و عقائد آنان بزرگترین

عامل بوجود آمدن طرق و مذاهب مختلف تصوف گردیده در نتیجه ادبیات عرب به ویژه شعر عرفانی جهش چشم گیری نمود و شاعران بسیاری از جمله منصور حلاج ، عبدالکریم گیلانی ، ابن عربی و غیره در سرودن اشعار صوفیانه شهرتی بسزا یافتند و در میان همه ابن فارض مصری سراینده قصیده « تائیه » درخششی افزون و شهرتی فوق العاده یافت.

ابن فارض کیست ؟

ابو حفص یا ابوالقاسم عمر ابن علی ابن المرشد ملقب به شرف الدین و امام العاشقین بنا به صحیح ترین روایت در چهارم ذیقعده سال ۵۷۶ هـ . ق . (۱۱۸۱ م) از خاندانی که اصلاً اهل حماة سوریه بودند در قاهره مصر پا به عرصه وجود گذارده در همان جا نشو و نما یافت . در آغاز صباوت علوم دینیّه و قواعد زبان عربی را به خوبی فرا گرفت و در سنین نوجوانی در مجالس علم و حکم حاضر می گشت . رفته رفته به مسلک صوفیان در آمد و چند سالی به سیر و سیاحت در وادی مستضعفین که در دامنه کوه تاریخی « مقطم » قرار دارد و آن هنگام سیاحت گاه صوفیان و خلوت گاه اهل راز بود پرداخت . سپس عازم سرزمین حجاز زادگاه رسول اکرم گشت و بعد از پانزده سال ریاضت جسمانی و مجاهده روحانی به زادگاه خود بازگشت و برحسب معتبرترین روایات در سال ۶۳۲ هـ . ق . وفات یافت .

ابن فارض شخصیتی دوست داشتنی بود و در زمان حیات از معروفیتی خاص برخوردار و بخاطر کمالات صوری و معنوی مورد توجه و علاقه مردمان بود . تا بدانجا که بسیاری از مخالفان مسلک وی نیز از او به نیکی یاد کرده وی را مردی آزاده و با تقوی معرفی کرده اند . ابن خلکان (۱۲۸۲ - ۱۲۱۱ هـ . ق .) معروف ترین نویسنده معاصر وی می نویسد : شنیدم « که او مردی صالح ، بسیار نیکوکار ، آزاده و منقطع بود ... وی به حسن رفاقت مشهور و محضری خوش داشت » (۱) در « دیباجة دیوان ابن فارض » که نوه پسریش در باره جدّ خود نگاشته می توان خلاصه آنچه را که بزرگان علم و ادب در مدح و ثنای ابن فارض در آثار خود ثبت نموده اند دریافت : « ... شیخ رضی الله عنه دارای قامتی معتدل و رخساری زیبا و گلگون بود و چون به وجد و سماع می آمد و حال جذبه و شور بر وی غلبه می یافت زیبایی و درخشش چهره اش افزون می گشت ... نورانیت ، حجب و حیا ، وقار و هیمنه از وی پدیدار بود و چون در شهر گردش می کرد مردمان گردش از دحام کرده تقاضای برکت داشتند و خواستار دست بوسی بودند اما او به احدی اجازه نمی داد و با آنان مصافحه می نمود . خوش پوش و خوش بو بود ، چون در مجلسی حاضر می شد سکون و آرامش و هیمنه و وقار بر آن مجلس حکم فرما می گشت . » (۲) ناگفته نماند که جمله راویان و تاریخ نویسان زندگانی ابن فارض را در هاله ای از کشف و کرامات و روایات غیر عادی به رشته تحریر درآورده اند که ذکر آن از مبحث ما خارج است .

در سال توکد ابن فارض حکومت مصر از فاطمیان به صلاح الدین ایوبی معروف ترین پادشاه سلسله ایوبیان که اصلاً کرد بودند منتقل گردید . سلاطین ایوبی بخصوص در مصر آزاده و روشنفکر بودند ، پشتیبانی آنان از ارباب علم و ادب و مشایخ متصوفه همراه با عوامل موثر دیگر نقش مهمی در تجدید نهضت فکری و فرهنگی داشت و عده قابل توجهی از ادبا و عرفا در آن

محیط پرورش یافته لوی شعر صوفیانه را به ابن فارض سپردند و او را به لقب « سلطان العاشقین و امام المحبّین » ملقب ساختند.

هم زمان با ابن فارض تعدادی از دانشمندان و عرفای بنام می زیسته اند ، از جمله صوفی شهیر شهاب الدّین عمر ابن محمد سهروردی که در شام می زیست و مریدان بسیار داشت . دیگری شهاب الدّین یحیی ابن حبش سهروردی فیلسوف و حکیم اشراق بود که به تهمت خروج از دین به قتل رسید. اما بارزترین شخصیت معاصر ابن فارض شیخ اکبر محی الدّین ابن العربی است که ذکرش به کرات در آثار مبارکه به میان آمده است.

اهمیت ابن فارض در ادبیات و تصوف عربی

ابن فارض از جمله شعرائی است که در زمان حیات اشعارش زیانزد خاصّ و عام بود و در مجالس سلاطین و بزرگان متداول و در حلقه های ذکر و سماع ورد زبان عارفان بود . بی مناسبت نیست که به منظور پی بردن به ارزش ادبی اشعار ابن فارض نگاهی زود گذر به نظریات پاره ای از نویسندگان معروف عرب اندازیم : ابوالحسن بردی صاحب کتاب « النجوم الزاهرة فی ملوک مصر و القاهرة » (۱۴۰۹ تا ۱۴۶۹ م) در باره ابن فارض می نویسد « شاعری نیکوکار و نامی و از فصحاء و بلغاء و دارای نظمی روان بوده اشعار عاشقانه شیوائی دارد . دیوان او معروف و بین مردم متداول است. اشعار او معروفتر از آن است که در بیان گنجد » (۳)

ابن خلکان نویسنده معاصر وی در کتاب خود « وفیات الأعیان و أنباء ابناء الزمان » که از مهم ترین مراجع در شرح احوال ادبای عرب است چنین می نگارد: « دیوان اشعار لطیفی داشته و دارای طبعی روان و سبکی لطیف و پر ظرافت می باشد » (۴)

ابن عماد حنبلی صاحب کتاب « شذرات الذهب » از قول ابن خلدون (۱۴۰۶ تا ۱۳۳۲ م) نویسنده بسیار معروف که از مخالفان ابن فارض بوده می نویسد: « وی حجت اهل وحدت و حامل لواء شعر می باشد » (۵)

و نیز از قول المنادی (تاریخ وفات ۱۶۲۱ م) نویسنده کتاب « الكواكب الدرّیه فی طبقات الصّوفیه » چنین می نگارد : « در جمیع آفاق به سلطان محبّان و عاشقان ملقب و در میان موافق و مخالف به سید جمیع شعراء عصر خویش موصوف و منعت بوده » (۶)

در مجموع میتوان گفت که اشعار ابن فارض طی قرون متعددی مورد تمجید و تحسین ناقدان و ادب شناسان بوده و جملگی وی را شاعری خوش قریحه و در خلق مضامین و رموز عاشقانه مبتکر و نو آفرین دانسته بر این عقیده اند که هیچ يك از شعراء صوفی عرب از حیث شیرینی گفتار و عمق معانی عرفانی و شهرت و اعتبار به پای وی نرسیده اند. در عصر حاضر بویژه در چند دهه اخیر عده ای از منقدان و سخن سنجان به تحقیق و مطالعه تحلیلی در آثار صوفیان بخصوص اشعار ابن فارض رو آورده و به اتفاق معتقدند که دیوان ابن فارض ترجمه راستینی از سفر روحانی و عرفانی اوست که طی آن به کمک تعابیر و تصاویر عاشقانه که از صفا و صداقتی کم نظیر برخوردار است نتیجه يك عمر سیر و سیاحت در عوالم روح و معنی را برای خواننده به ارمغان می آورد. پاره ای نیز بر این عقیده اند که بقاء و نفوذ اشعار ابن فارض در درجه اول مرهون گرایش صوفیانه

و مضامین عارفانه است و نه از نقطه نظر ادبی ارزش فوق العاده نداشته و هرگز به پای آثار شعرای بنام نظیر المتنبی، ابونواس، ابن رومی نمی رسد.

دیوان ابن فارض

دیوان ابن فارض که به وسیله نوه او جمع آوری گردیده جمعاً مشتمل بر ۲۴ قصیده و متجاوز از ۳۱ رباعی و تعدادی لغز و معما می باشد. بر دیوان ابن فارض شروح عرفانی و ادبی بسیاری نوشته شده که ذکر آن در حوصله این مختصر نمیباشد. مجملاً باید اذعان نمود که وجود این شروح عدیده و نیز کتاب های زیادی که در باره افکار و نظریات صوفیانه ابن فارض خواه به قلم موافقان و خواه مخالفان وی به رشته تحریر درآمده آمده گویای ویژگی و اهمیت افکار صوفیانه و اشعار عارفانه وی بوده و نمودار تأثیر روح و شخصیت ابن فارض در تار و پود تصوف اسلامی می باشد. معروفترین قصائد دیوان ابن فارض که بارها به واسطه بزرگان ادب و عرفان مورد شرح و تفسیر قرار گرفته عبارت است از :

- ۱ - « تائیه کبری » که جمعاً بالغ بر ۷۶۱ بیت می باشد.
- ۲ - « تائیه صغری » که از ۱۰۳ بیت تشکیل یافته است.
- ۳ - « قصیده میمیه » ۴۱ بیتی که به قصیده خمریه معروف و بنوبه خود محل توجه و اهتمام شارحان بسیار بوده است.
- ۴ - « قصیده عینیّه » که آن نیز موضع اهتمام خاص بوده و بر حسب روایات در مکتب خانه های مکه مکرمه آن را به اطفال تعلیم می داده اند. و در سحرگاهان مؤذنان بر گلدسته های مساجد ابیاتی از آن را با آوای دلنشین ترنم می نموده اند. حضرت بهاء الله مطلع این قصیده را که در حجاز سروده شده در یکی از مراسلات مبارکه خود به شیخ عبدالرحمن کرکوکي نقل فرموده اند ، قوله عز بیهانه :

« ... و چون غطاء نقاب از چهره عروس مداد گشودم و به مهر قام مهر از سر آن برداشتم فوراً نوری از هویت ذات کلمات بدرخشید به حیثیتی که جبال سکون مندک شد و روح از تعلق خود منفک گشت ، فصارت منصعقاً فلما افات قال :

أبرق بدامن جانب الطور لامع
لمعه ای از طورسینا پرتوآشان آمده

أم آرتفعت عن وجه لیلی البراقع ؟ ... « (۷)
یابرافکنند است لیلی برقع از سیمای خویش (۱؟)
(ترجمه به مضمین)

مقام ابن فارض در تصوف اسلامی

محققان ابن فارض را شاعر بی همتای میدان تصوف اسلامی عربی که زندگانی خود را وقف تسبیح و تهلیل جمال معشوق حقیقی نموده دانسته بر آنند که وی را مذهب مخصوص به خود می باشد. حقیقت این مذهب و مرام عارفانه را که « مذهب عشق الهی » (۸) نامیده اند می توان از اشعار دیوان او که سراسر به همین موضوع اختصاص دارد استنباط نمود. خود او در تأیید این مذهب عشق و عاشقی در تائیه کبری می گوید :

وعن مذهبی فی الحبّ مالی مذهب و ان ملت یوماً عنه فارقت ملتی

(جز مذهب عشق مذهبی نیست مرا بی مایه عشق سود دین چیست مرا) (ترجمه به مضمون)
مشرب عرفانی ابن فارض گرچه ریشه اسلامی داشته و از برخی آیات قرآنی و پاره ای از احادیث شریفه مرویه از حضرت رسول اکرم سرچشمه گرفته و لکن البته این واقعیت با اعتقاد پاره ای از متفکران که نظریه عشق الهی را با تعدادی از نظریه های فلسفی غیر اسلامی بویژه نظریه «عشق افلاطونی» مرتبط می دانند منافاتی ندارد. بی تردید ابن فارض از میراث فکری و عرفانی عظیم اسلام و افکار فیلسوفانه که در دوره او رواج داشته استمداد جسته و از فرهنگ لغات و اصطلاحات عرفا و متصوفان در تبلور و تشکّل مشرب و مرام عارفانه خود بهره برداری نموده تا بدانجا که به عقیده برخی از شارحان دیوان اشعارش و عده ای از محققان عصر حاضر از جمله معتقدان به نظریه «وحدت وجود» بشمار رفته و در اثبات این مدّعی به ابیاتی چند از دیوان وی استشهاد نموده اند. اما اکثریت شارحان و محققان را عقیده بر آن است که در مقابل شیخ اکبر محی الدین ابن العربی که برجسته ترین عارف اسلامی معتقد به وحدت وجود می باشد. ابن فارض سر سلسله عرفای قائل به «وحدت شهود» است. «وحدت شهود» برخلاف «وحدت وجود» که اصل و ریشه فلسفی دارد، حالت یا کیفیتی ذوقی و عیانی است که تنها در لحظات غلبه وجد و حال و وصول به فنا به عاشق دست می دهد. این کیفیت تجربه ای است روحانی که با دلیل و منطق قابل درک یا اثبات نمی باشد یعنی تا انسان بنفسه به این مقام نرسد کیفیت آن را در نیابد. به همین جهت عرفا وحدت وجود را «علم التّوحید» و وحدت شهود را «عین التّوحید» نامیده میان این دو فرق نهاده اند.

با وجود این وحدت «شهودی» ابن فارض در بسیاری از مراتب و نکات با وحدت «وجودی» ابن عربی شبیه و یکسان بوده تا بدانجا که به روایتی چون ابن عربی از ابن فارض خواست که شرحی بر «تائیه کبرای» خود بنویسد ابن فارض در جواب گفت «کتاب فتوحات مکیه تو شرحی بر تائیه من است». (۹)

همانگونه که از پیش اشاره رفت صاحب نظران کلیه مفاهیم و نظریات عارفانه ابن فارض را در عبارت «عشق الهی» مختصر نموده اند. مروری بر دیوان وی مراحل و مراتب این عشق را آشکار می سازد. این عشق همان شراب باقی ازلی است که بنی آدم در بزم الست از آن سرمست گشته و خارج از دایره زمان و مکان با ذرات گل وجودش سرشته شده :

شربنا علی ذکر الحبيب مدامه سکرنا بهامن قبل ان یخلق الکرم
(مست از مدام عشق بگشتیم آن زمان کز دخت رز به عالم امکان نشان نبود) (ترجمه به مضمون)
این نه عشقی است که گذشت زمان و جفای معشوق شعله اش را خاموش کند ، عشقی است که پیوسته در تزیید است و بر «حیرت» عاشق می افزاید :

زدنی بفرط الحبّ فیک تحیراً وأرحم حبیبی بلطی هواک تسعراً
(از فرط عشق حیرت مارا زیاده کن رحمی به حال این دل خونین چو باده کن) (ترجمه به مضمون)

عاشق بینوا که در طلب رضای معشوق است جز نقد جان ندارد که نثار او کند:

مالی سوی روحی و باذل نفسه فی حبّ من یهواه لیس بمُسرف
قلن رَضِیتَ بِهَا فَقَدْ سَعَفْتَنی یا حَبِیْبَةَ الْمَسْعَى اِذَا لَمْ تُسْعِفِ

همین مضمون را سعدی علیه الرحمة چنین سروده است.

مقدور من سر بست که در پایت افکنم گر زانکه التفات بدین مختصر کنی
ولی افسوس که نقد جان نیز چندان مقبول طبع معشوق نیست:
ان قلتُ خذ الروح يثقل لي عجباً الروح كنافهات من عندك شئ
(چون بگویم جان من بستان همی گوید عجب جان زجانان آمده ، جانان تو خود چیزی بده)

(ترجمه به مضمون)

عاشق بی دل و جان که از خود هیچ ندارد فانی محض می شود ، اینجاست که نیستی هستی می پذیرد و نقطه نهایت فنا به نقطه هدایت بقا می انجامد زیرا هرچه می نگرد جز او نمی بیند :

وأشهدتُ غيبی اذ بدت قو جدتنی هنالك اياها بجلوة خلوتی
جئت في تجليها الوجود لناظری ففی كل مرئی أراها برویة
(چون بر آمد او ، زخود غائب شدم چون شدم غائب زخود ، من او شدم)
شد مجلای رخس دنیاى دون هر طرف بینم جمالش گونه گون) (ترجمه به مضمون)

ابن فارض را با همه محبوبیت و خوشنامی که داشته در طی تاریخ دشمنان بسیاری بوده که وی را به خاطر افکار و عقاید صوفیانه تکفیر و زمانی خواندن اشعارش را تحریم نمودند و شاید اگر فرصتی دست می داد از ریختن خورش ابا نداشتند.

اهمیت تائیه کبری در عرفان و ادبیات عربی

مهم ترین و معروف ترین قصائد دیوان ابن فارض دو « تائیه » او به ویژه « تائیه » کبری است که دارای ۷۶۱ بیت می باشد و حاصل يك عمر سیر و سیاحت روحانی او بوده از زیبایی ، عمق و يك پارچگی کم نظیری برخوردار است. این قصیده بنا بر روایات موجوده یکباره بلکه در فاصله های زمانی متعدد سروده شده و ابتدایه نام « انفاس الجنان و نفائس الجنان » و سپس به « لوائح الجنان و روائح الجنان » موسوم و بالاخره به قصیده « نظم السلوك » شهرت یافت. هر جا سخن از ابن فارض می رود لاجرم صحبت از « تائیه کبری » به میان می آید. به عقیده ناقدان و سخن سنان این قصیده از لحاظ مبنی و معنی یعنی قالب و محتوی ابداعی شگرف در ادبیات عرفانی عرب بشمار رفته و نه تنها به عنوان شاهکار ادبی و عرفانی ابن فارض شناخته شده بلکه به عنوان تنها اثر منظوم عربی که توانسته از لحاظ عمق معانی عاشقانه و بیان حقائق روحانی و شرح مراحل سیر و سلوک با اشعار عرفانی فارسی برابری نماید و کمبود ادبیات عرب را در این عرصه تا اندازه ای جبران نماید. با این تفاوت که « تائیه » بر بسیاری از منظومه های عرفانی شعرای فارسی از قبیل مولانا ، سنائی ، جامی و دیگران سبقت زمانی داشته است.

در دیوان ابن فارض ۹ قصیده در بحر طویل وجود دارد که « تائیه کبری » یکی از آنهاست. در این قصیده که با خمریه شش بیتی به عنوان مقدمه آغاز می شود شاعر پس از وصف حالات عاشقانه و سوز و گداز خود ، ابا و امتناع معشوق و جور و جفای او به بیان مراحل که در طریق عشق الهی پیموده و ریاضت و مجاهدتی که در این سیر و سلوک متحمل گشته پرداخته و بالاخره از فتوحات و مکاشفاتی که در نتیجه این سیاحت روحانی نصیبش گشته سخن می گوید و همه این

مضامین را در قالب گفت و شنود به تفصیل شرح می دهد. شاه بیت این قصیده ، بنظر نگارنده ، این بیت است :

هُوَ الْحَبُّ إِنْ لَمْ تَقْضِ لَمْ تَقْضِ مَارِبًا مِنْ الْحَبِّ فَأَخْتَرِ دَاكَ أَوْحَلَّ خَلْتِي
همین مضمون از قلم حضرت بهاء الله جل اسمه الاعلی به این نحو بدیع و لطیف نازل گردیده :
گر خیال جان همی هستت بدل اینها میا ور نثار جان و سرخواهی بیا و هم بیار
رسم ره اینست گر وصل بها داری طلب ور نباشی مرد این ره دورشوزحمت میار

« تائیه کبری » هنوز هم در ادبیات عرب بی نظیر بوده و امروزه پس از گذشت قرن ها ناقدان و سخن شناسان سراینده آن را « استاد ادب تائی » می نامند.

بر « تائیه کبری » با همه مزایائی که برای آن قائلند ایراداتی نیز وارد نموده اند از جمله می گویند که در مواضع بسیاری جنبه تعلیم و ارشاد به خود گرفته و گاه خشک و بی روح می شود. هم چنین از زیاده روی ابن فارض در آرایش و زینت کلام و توسل به صنعت بدیع در « تائیه » خرده گرفته و نیز گفته اند که در مبالغه و اغراق طریق افراط پیموده است. به نظر نگارنده بدون شک این ایرادها گرچه تماماً خالی از حقیقت نمی باشد و لکن هیچکدام به طور کامل وارد نبوده و با مطالعه بیشتر تائیه و با در نظر گرفتن نکات و جوانبی چند تا حد زیادی می توان به دفع آن پرداخت . از نقطه نظر عرفانی نیز گذشته از اینکه فقهاء افراطی خواندن تائیه را حرام دانسته اند ، عده ای نیز بر محتوای عرفانی آن ایراداتی گرفته اند که چون پایه این خرده گیری ها ، اگر چه حقایقی هم در آن نهفته باشد ، مبنی بر تعصب و تنگ نظری بوده و با روح حقیقت پرستی و انصاف توأم نیست، از ذکر آن می گذریم.

باید اضافه نمود که در طی تاریخ ادب و عرفان عرب ، صوفیانی چند امثال حافظ رجب برسی ، ابراهیم الدسوقی ، قطب الدین القسطلاتی و سید احمد بدوی به تقلید از « تائیه کبری » منظومه هائی سروده اند و لکن این اشعار در مقام مقایسه با « تائیه ابن فارض » چه از نظر شکل و محتوی و چه از نظر حال و هوای روحانی غالباً فاقد ارزش حقیقی بوده و بی نام و نشان مانده اند. شاهد این مدعا آنکه در زمان اقامت حضرت بهاء الله در کردستان این اشعار نزد مشایخ عرفا و حکمای سلیمانیه که از مهمترین مراکز تصوف و عرفان بوده ناشناخته و غیر معروف بوده است.

نظری به آثار منظوم جمال قدم جل اسم الله الاعظم

آثار منظوم حضرت بهاء الله عزاسمه الاهی که جملگی از آثار جذیبه حضرتش به شمار می رود مشحون از عوالم مخصوص روحانی بوده از حالات عاشقانه و جذبات وجدانیه و غلبات شوقیه آن ورقاء هویه حکایت می کند. نزول این آثار بدیعه همزمان با تشعشع نخستین بوارق تجلی وحی الهی در سیاه چال طهران آغاز شد و تا پایان دوره بغداد ادامه یافت . در ایام اظهار امر علنی حضرتش در باغ رضوان به اوج عظمت و اعتلاء رسید. شاید بتوان گفت که آثار جذیبه جمال اقدس ابهی ابتدا در قالب اشعار منظوم ظاهر و به تدریج صورت نوعی « نظم منثور » یا « نثر موزون » بخود گرفت. آثار مبارکه جذیبه بواسطه مضامین سامیه و معانی عالیة مودوعه در آن ، روح و روان شنونده را نوازش می دهد. آثار منظوم حضرت بهاء الله سوای قصیده « عز و رقائیه » که

به زبان عربی عزّ نزول یافته مابقی ، آنچه در دست است ، به زبان احلاّی فارسی است. در این آثار مبارکه گرچه بسیاری از واژه ها و تعابیر مصطلح شعرا و عرفا به کار گرفته شده و لکن فی الجمله از نظر شکل و محتوی در ادبیات عرفانی این دو زبان ، بی سابقه و نظیر بوده و گوشه دیگری از مراتب ابداع و خلاقیتی را که لازمه این ظهور بدیع است نشان می دهد.

حضرت ولی امرالله ارواحنا فداء می فرمایند قوله الاحلی:

« در ایام عزلت و اعتکاف که آن محیی رمم در بحور توجه و تفکر مستغرق بود گنجینه ای از اذکار و مناجات به نظم و نثر فارسی و عربی از لسان مبارک جاری که کلّ از روح حزین و قلب پراحتراق جمال مبین حکایت می نمود و در آن خلوتگاه بعضی از آنها را در سحرگاه و برخی را در دل شب و شامگاه به صدای بلند تلاوت می فرمود. گهی به نعت و ستایش اسماء و صفات الهیه می پرداخت و زمانی به جمال خویش عشق می باخت و به تسبیح و تهلیل ظهور مقدسش مألوف می شد. وقتی به مدح و ثنای خوریه بقا روح اعظم الهی که بر قلب الطّف اصفایش متجلی بود زبان می گشود... این اذکار و اوراد ... منبعث از جذبات روحی و غلبات شوقی و تغنیات ذوقی آن حمامه الهی است» (۱۰)

آنان که به زبان عربی آشنائی دارند متوجه این نکته هستند که در قصیده عزّ ورقائیه در اشاره به معشوق حقیقی ضمیر مؤنث بکار برده شده و این بدان جهت است که در مقام تشبیه و تمثیل از روح اعظم الهی به عنوان خوریه الهی یاد شده است.

مختصر تاریخچه و شأن نزول قصیده عزّ ورقائیه

به نحوی که در تواریخ بهائی مشیوت گشته و حضرت ولی عزیز امرالله در کتاب قرن بدیع تصریح فرموده اند حضرت بهاء الله در تاریخ ۱۲ رجب ۱۲۷۰ هـ . ق (آوریل ۱۸۵۴ م) یعنی قریب به ده سال پس از اظهار امر حضرت ربّ اعلی و یک سال بعد از تجلی بوارق انوار وحی بر صدر منیرش در زندان سیاه چال طهران بطور ناگهانی و بدون اطلاع اهل بیت مبارک هجرت اختیار فرمودند و در دل غاری بر فراز کوه سرکلو در منطقه کردستان انزوا جسته فارغ از قیود ظاهره به عبادت و تبتّل و راز و نیاز به درگاه محبوب بی نیاز مشغول و مألوف بودند و در اثناء این سفر به حقیقت معنوی تراوشاتی از تأملات باطنی و مناجات درونی به دوزبان فارسی و عربی منظوماً و منشوراً از لسان اطهر جاری می گشت تا آنکه روئیاتی صادقانه یکی از شیوخ سلیمانیه را بر آن داشت که به آن ناحیه آمده به حضور حضرتش مشرف گردد. چندی بعد بر اثر اصرار و الحاح شدید شیخ اسماعیل قطب و رئیس طریقه « خالديه » حضرت بهاء الله در سلیمانیه اقامت گزیدند. دیری نگذشت که علماء و مشایخ سلیمانیه به احاطه علمیه آن حضرت پی بردند و چون به جواب مسائل مبهمه و رفع معضلات « فتوحات مکیه » ابن عربی از محضر انور نائل گشتند از دانش محیطه آن حضرت دچار بهت و حیرت گردیده به فهم خود بر آن شدند که شاهدهی دشوارتر بر نبوغ کلی و علم و عرفان بی نظیر حضرتش بطلبند لذا تقاضا نمودند که قصیده ای بر سبک و سیاق « تائیه کبرای » ابن فارض و در همان وزن و قافیه انشاد فرمایند. حضرت بهاء الله خواهش آنان را پذیرفته و لااقل دو هزار بیت بر منوال « تائیه » از لسان مبارک جاری گردیده حاضرین تحریر

می نمودند. سپس صدوبیت و هفت بیت از آن ابیات را انتخاب و حفظ آن را اجازه فرموده مابقی را ورای فهم و ادراک آنان دانستند. نزول این قصیده غرآچنان حیرت و اعجاب عرفا و علما را برانگیخت که یک زبان شهادت دادند که از هر حیث بر دو قصیده « تائیه » ابن فارض برتری دارد.

بنا به تصریح حضرت ولی امرالله آثار مبارکه نازل در سلیمانیه به انضمام لوح مبارک « کلّ الطعام » نازل در بغداد و قصیده مبارکه « رشح عما » که در سیاه چال طهران نازل گردیده مجموعاً طلیعة آثارنازله از قلم اعلی را تشکیل داده و هسته اولیه آثار مهیمه است که از آن پس از قلم معجز شیم حضرت بهاء الله نازل گردید. (۱۱)

وجه تسمیه قصیده عزّ و رقائقه

«ورقائیه» عنوانی است که جمال اقدس ابهی بنفسه المهمینه برای این قصیده مبارکه برگزیده در سرآغاز این اثر مبارک آن را این چنین ستوده اند : « قصیده عزّ و رقائقه فی جوهر روح قدسیه » «ورقاء» در لغت به معنی کبوتر است و اصطلاحاً بر نفس به ویژه نفس کلّیه اطلاق می شود. در «اسرارالآثار» چنین آمده « ورقا عربی موثث اورق به معنی خاکستری رنگ و نیز کبوتر و به تشبیه بر نفس ناطقه و روح قدسی اطلاق گردیده. (۱۲) در آثار جمال مبارک مخصوصاً آثارنازله در سلیمانیه و بغداد و اوائل دوره ادرنه کلمه « ورقا » در اشاره به نفسه العلی الاعلی زیاد به چشم می خورد که اشاره ای ضمنی به مقام منبع نور لمیع در آن دوره بطون و خفا می باشد. تشبیه نفس به طیر بویژه « ورقا » از دیرزمانی در عرف عرفا و فلاسفه رایج بوده شاید به این دلیل که کبوتر مانند روح یا نفس ، قبل از تعلق به جسد ، رمز و نشانه پاکی و لطافت و عنوان آرامش و صفا و مهربانی و وفاداری است. یعنی هرچه اوج بگیرد وطی مسافت های بعیده نماید سرانجام به محل خود باز می گردد. به همین جهت در گذشته ایام پیک احباب و برید عشاق بوده. اطلاق طیر بر نفس بر این مبنی است که در مقام تشبیه جسد انسانی همانند قفس ، طیر روح را اسیر و گرفتار نموده مانع از پرواز او میشود. اما روح که پیوسته در هوای عالمی دیگر است به محض مفارقت از تن رها شده به زادگاه اصلی خود پرواز می نماید. این تشبیه نزد فلاسفه یونان متداول بوده و افلاطون کراراً آنرا بکار برده. در اشعار عرفانی فارسی و عربی نیز تشبیه فوق زیاد به چشم می خورد و از زبان حافظ شیرین سخن عمق و زیبایی خاصی به خود می گیرد :

چنین قفس نه سزای چومن خوش الحانی است روم به روضه رضوان که مرغ آن چمن
وسلسله جنبان عرفان ملای رومی قبل از او چنین سروده :

مرغ باغ ملکوتم نیم از عالم خاک چند روزی قفسی ساخته اند از بدنم
عارفی چون فریدالدین عطار « منطق الطیر » خویش را بر اساس همین تشبیه لطیف سروده ،
ابوعلی سینا فیلسوف شهیر عالم اسلام که مؤلفات زیادی به دو زبان فارسی و عربی از خود به
جای گذارده قصیده عینیّه بیست و چهار بیتی زیبا و پرمعنائی دارد که مطلع آن اینست :

هَبِطْتُ إِلَيْهِ مِنَ الْمَحَلِّ الْأَرْفَعِ وَرِقَاءُ ذَاتِ تَعَزُّزٍ وَتَمَنُّعٍ
(ازمقام ارفع اسنی یگی ورقای پاک زده صدنازومتع خیمه دربهنای خاک) (ترجمه به مضمون)

این قصیده را عده ای « قصیده الوراق » می نامند.

عرفا و فلاسفه اسلام با استناد به برخی از آیات قرآن مجید بخصوص آیه مبارکه میثاق (۱۳) معتقدند که ارواح بشر در عالم « ذر » به وحدانیت الهی ایمان و اذعان داشته با پروردگار پیمان وفاداری بستند و چون خداوند به قصد ابتلا و امتحان آنان را پیراهن تن پوشانید و به جهان خاک فرستاد بعضی فریب دام و دانه خوردند و به دنیا آنس گرفته از محل و مبدأ خویش غافل گشتند. و برخی همواره در اشتیاق بازگشت به « روحانی وطن » بوده نهایت آرزو را در وفای به عهد دانستند. البته این مضامین که محور بسیاری از آثار منظوم و منثور عرفای اسلام از عرب و عجم و ترک می باشد در این دور اعظم بر اساس صحیح و بطور کامل تشریح و تبیین گشته که پرداختن به آن خود مبحثی جداگانه است.

حضرت بهاء الله به کرات در اشاره به نفس قدسی الهی خود تعابیری مانند :

عنقاء بقاء ، هدهد سلیمان عشق ، بلبل معنوی ، دیک السناء ، طاوس الاحدیه ، عندلیب بقاء ، حمامه قدسی ، حمامة البیان ، حمامة الثناء ، بلبل فردوسی ، ورقاء احدیه ، ورقة الفردوس ، ورقاء الهویه ، ورقاء العظمة ، ورقاء العماء و الورقا بکار برده اند. گاه نیز احبای خویش را به تعابیری مانند « ای بلبلان معنوی » ستوده اند. و بالاخره معدودی از مقربان درگاه کبریا را به القابی مانند « سمندر » و « عندلیب » مخاطب فرموده اند که از آن جمله جناب علی محمد « ورقای » شهید می باشد. (۱۴)

مروری بر مضامین قصیده عز و ورقائیه

قصیده عز و ورقائیه سفری است روحانی بسوی معشوق حقیقی ، در قالب نوعی گفتگو و محاوره دورنی که به زبان رمز و اشاره و لغت تمثیل و کنایه از عوالم معنوی و مراتب روحانی سلطان حقیقی حکایت می کند. در این قصیده مبارکه هیکل نور به « مدح و ثنای حوریه بقا روح اعظم الهی که بر قلب الطف اصفایش متجلی بوده » (۱۵) زبان گشوده به « تسبیح و تهلیل ظهور مقدسش » (۱۶) که تا آن زمان در پس پرده غیب و خفا مستور بود ، پرداخته ضمن ستایش اوصاف و نعوت معشوق حقیقی و ابراز مراتب عشق و انجذاب به طلعت بی مثالش و سوز و گداز از هجران جانگدازش و اظهار منتهای عجز و انکسار به بارگاهش و تمنای فدا و انفاق جان در راهش ، بندگان را شیوه عشق و عاشقی می آموزد و راه و رسم شور و دلدادگی فرا می خواند و ضمن بیان علامات و نشانه های عاشق صادق نحوه سیر و سلوک به کوی معشوق و شرایط وصول به درگاه محبوب و حصول رضای حضرت مقصود را آشکار می سازد، در این قصیده که قبل از اظهار امر علنی و بنا به تصریح قلم اعلی « فی مدح المحبوب سرأ دون الجهر نازل گردیده ورقاء احدیه به ترنمات لاهوتیه و نغمات ملکوتیه شمه ای از عوالم روح قدسی الهی و رشحی از اسرار مکنونه غیبیه و حکم خفیه ربانیه را بقدر استعداد و قابلیت مردمان میذول داشته. مگر نه خود فرموده اند :

حور معنی را بر آرم از حجاب نور غیبی را کنم کشف نقاب

باری نباید این نکته را از نظر دور داشت که قصیده صدو بیست و هفت بیتی موجود منتخباتی از دو هزار بیت بوده و شاید نگاهی به مضامین آن به نحوی متسلسل و پیوسته آنهم در

مقامی که عاشق و معشوق یکی است آسان به بنظر نیاید و لکن آشنائی با لحن آیات مبارکه جمال اقدس ابهی بویژه آثار عرفانی آن حضرت و نیز زیارت توضیحاتی که پس از مراجعت به بغداد از قلم معجز شیم حضرتش در حاشیه این قصیده اضافه گردیده بهترین دلیل و هادی سبیل برای درک مضامین این قصیده مبارکه می باشد.

قصیده عز و رقائیه با ابیاتی عاشقانه که زبان حال عاشق دلداده در لحظات جذب و شوق است آغاز می گردد. قوله عز بیانه :

أجذبني بوارق أنوار طلعة لبزوغها كل الشمس تحفت (ابیات ۱۱ الی ۹)

در این مقام عاشق حقیقی جز جمال معشوق لایزال نبیند ، چنانچه تجلیات انوار طلعتش را در ظاهر و باطن مشاهده نماید و همه علامات ظهور شمس حقیقت از نفخه صور و مرسحاب و لمعه طور و تجلی نور و طلوع شمس از مغرب را به چشم سر و سر ملاحظه نماید و جمیع مظاهر جمال و جلال را از او داند تا بدانجا که جواهر هدایت را به انوار وجهش مهندی ببیند.

بنور وجهها وجه الهدی قد آهدی بنار طلوعها نفس الکلیم تزکت

چنین معشوق رأ سینه ها طالب ناک مژگانند و سرها مشتاق کنند گیسوان

لسهم شفرها صدر الصدور تقیلت لوهق جعدها رأس الوجود تمدت

سپس عاشق دلداده که در خاک رهگذار معشوق عرش عما رأ سیر می کند و غایت آمالش نثار دل و جان به پای جانان است به شرح شمه ای از مراتب عشق و اشتیاق خود به درک وصال محبوب بی مثال پرداخته راز درون اینچنین ابراز می کند :

وفی کل عین قد بکیت لوصلها وفی کل نار قد حرقت لحرقتی

بسطت بکل البسط لالتقا برجلها علی قلبی و هدامن اول منیتی (۱۷)

طلبت حضور الوصل من کل وجهه رقت حروف القرب فوق کل تریه

ولی هیئات ! با همه شتابی که عاشق دلخسته برای وصول به طلعت نور و فوز به جلوه مقصود دارد به مطلب نرسیده از بساط وصل و قرب رانده می شود به محنت هجر و بعد مبتلا میگردد و چون دست های رجا را به امید پیوستن رشته محبت بسویش بلند می کند معشوق شمشیر برویش می کشد و از بریدن رشته های نسبت و دوستی دریغ ندارد. (ابیات ۱۶ تا ۹)

* *

اینجاست که عاشق شیدائی عنان از کف می دهد و معشوق را مخاطب ساخته با عالمی شور و اشتیاق عاجزانه تمنای لحظه ای وصال می نماید و برای اثبات دعوی عشق خویش سوگندها می خورد. از هجران او شکوه ها دارد و از احزان وارده بر خود گله ها می کند و از ملامت رقیبان و شماتت مغروران شکایت ها می نماید : آتش وجود از حرقت او فروزان شده و نور شهود از زفرات او موجود گشته و دریای جود از عطش سوزان او خشک شده. هر خونی که بر زمین ریخته حکایتی از چشم خونبار اوست. از غم او دریای سرور منجمد گردیده و چشمه احزان ساری گشته. از فرط عشق و سوز هجر جسم و جانش گذاخته و روشنی او خاموش شده و رویش به زردی گرانیده. گویا آسمان از حزن او گریبان دریده و اراضی قلوب از غم او شرحه شرحه گشته. هر شب از شماتت رقیب نالان است و هر روز از نداشتن یاور و نصیر در آه و فغان و در هر دمی به چنان مصیبتی مبتلا گردیده که حوریات بقا در غرفات فردوس از غم او جامه سیاه در بر نموده اند.

چه یاد آور این مضامین است. ابیاتی چند از مثنوی مبارک از جمله این بیت که می فرماید :

عندلیب قدسی از هجران دوست ناله ها دارد که سوزد مغز و پوست (ابیات ۱۷ - ۳۶)

* *

ناگاه معشوق از قفا ندایش داده به او فرمان سکوت می دهد زیرا که عشاق بی شماره عمر در آرزوی لحظه قرب و وصال ناله و فغان نمودند و دیده به دیدار جمال دلدار روشن ننمودند. سپس رشعی از بحور عظمت و جلال نثار طالب کعبه وصال نموده شمس ظهور و جوهر نور و سر وجود و نار و قود را نزد بهاء عظمت خویش لاشتی می داند چه که فطرت اصلیه الهیه به او متحقق گشته و ید بیضا از جیب اقتدار او بیرون آمده. موج دریای عظمت از امواج خروشان درون او اوج گرفته و روح القدس غیبی از تابش انوار قلب او به هیجان آمده ، حقیقت امر از ظاهر امر اوجلوه نموده و شریعت عدل و داد از حکمت عادلانه او سرچشمه گرفته. موسی بقا از نظره او مدهوش گشته و طور سینا از لمعه نور او از هم پاشیده. از نشر امر او ارواح مردمان محسور گردد و به نفعه ای از روح اعظم او استخوان های پوسیده جانی تازه یابند. مطالع امر الهی و روح صمدانی به انوار طلعت او قیام نموده و طایف حول او بوده و حقائق علم و دانش لدنی جبین بندگی بر آستانش سائیده و جواهر هدایت و بزرگی از سماء امر او نازل گردیده و الحان طیور آسمانی حکایتی از نعمات جان افزای اوست. آنگاه دعوی عشقش را باطل خوانده او را به محبت بیگانه متهم می سازد و از اینک به گمان ناروای خویش روش و سلوکی بدعت نهاده و در حد فهم و ادراک ناقص خود خویشتن را به او نسبت داده و اسماء و صفاتی از برایش قائل شده وی را سرزنش و امیدش را به نومیدی مبدل می سازد :

رَجَوْتُ بظنک وصلی هیهات لم یکن بذاک جری شرط ان وقیت توقت

مگر آنکه شرط وصال معشوق را در یابد و به آن وفا نماید.

شرط وصل آن است که عاشق به جان طالب کمند دوست گردد و هر رنج و محنتی را در راهش بجان خریدار شود ، از کاس الم نوشد و از خون دل سیراب شود. از راحت و آسایش تن بر کنار باشد و از خواهش دل بگذرد. در مکتب عشق خون عاشق ریختن واجب است و سوز دل نخستین نشانه قبول و پذیرش. عاشق راستین را سزاوار آنکه از نیش رقیب شبی نیارآمد و از سرزنش دشمن بی تمیز دمی نیاساید. در مذهب دوست سم قاتل نوشیدنی است و بلایای وارده عین شفقت و مهربانی و عاشق صادق را چاره نیست جز آنکه راه رضا پوید و به حکم قضا مشتاقانه گردن نهد ، ورنه همان به که از دعوی عشق بگذرد و زحمت افزای دوست نگردهد. چه شبیه است مضامین این ابیات با مضامین این قسمت از هفت وادی که می فرماید قوله عز بیانه :

« ... و اگر درد نباشد هرگز این سفر تمام نشود و عاشق در این رتبه جز معشوق خیالی ندارد و جز محبوب پنهانی نجوید و در هر آن صد جان رایگان در ره جانان دهد و در هر قدمی هزار سر در پای دوست اندازد. ای برادر من تا به مصر عشق در نیائی به یوسف جمال دوست واصل نشوی و تا چون یعقوب از چشم ظاهر نگذری چشم باطن نگشائی و تا به نار عشق نیفروزی به یار شوق نیامیزی... عشق هستی قبول نکند و زندگی نخواهد ، حیات در مات بیند و عزت از ذلت جوید ... » (آیات ۳۷ تا ۶۵)

* *

طالب کعبه وصال که جز رضای جمال لایزال در دل نمی پروراند در سر نهان ندا در داده شرط

عشق را به جان خریدار می شود و خود را به بد قدرت محبوب سپرده طالب رضای او می شود و به قضایش تن در می دهد. سینه طالب تیرهای غضب او و سر مشتاق شمشیرهای قهرش می گردد. نارش را نور و خشمش را منتهای آرزو ببیند. ملتمسانه از او تقنا دارد که نگاهی به اشک روان و سوز نهانش افکند و ببیند که چگونه هر صبح و شام آماج تیرهای بلا گردیده و به سیف اعراض و انکار مذبوح گشته و هر لحظه در معرض تکفیر و ناسزای همگان قرار گرفته. گزنی بلایای عالم تنها برای او نازل گردیده و شمشیرهای آبدیده خشم و غضب همه آماده بریدن گردن لطیف اوست و آنچه بر مظاهر وحی الهی، از رنج و زندان و سختی و زیان و اسف و هجران و نوحه و ندبه و فرقت و حرقت و اندوه و مصیبت وارد گشته رشحی از احزان وارده بر او و قطره ای از دریای غم و اندوه اوست چنان که بی کس و تنها در دیار سیار است و با وحوش عراء مونس و دمساز. (آیات ۶۲ - ۷۶)

* *

عندلیب قدسی را هنوز ناله هاست و ورقاء صمدانی را سوز و گدازها :

از سرشک دیدگانم چشم آسمان اشکبار است و از زخم دل ریشم چشمه ساران از دل زمین در جوشش و تبّعان. از حقیقت حزن و اندوه من روح هستی و بقاء شرحه شرحه گشته و عرش بزرگی و علاء منهدم گردیده. هر سرخی در عالم موجود از خون دلم رنگ گرفته و هر شاخ سبزی در جهان مشهود از سرشک دیدگانم روئیده. تلخی بلا در سبیل محبت جانان شیرین است و شهد بقا جز از دست او تلخ و زهر آگین. اثر زنجیر بر گردنم نمودار و اثر غل و گُند بر پایم پدیدار. روزی نمی گذرد مگر آنکه به تلویح یا تصریح سوز دل خود را به نظم و نثر در نیاورم. از شدت بلاجان از کف برفت و قلب بگذاخت و راز درون بیرون شد و این بس عجب که بی دل و جان زنده ام و بی روح و روان موجود و پاینده. ای کاش فطرت اصلیه ام را قدر و منزلتی نبود زیرا قضای وارد بر من را سبب و علت علو حقیقت باطنه و سمو سرشت نهانم بوده. از اینرو آنچه بلا از هر سو مرا در بر گرفت و قضا در هر آن هلاکم ساخت که تنها و بی رقیب به مقام وحدت با حبیب عروج نمودم و در نهانخانه دل به عین لقا واصل گشتم و به بصر حدید وصف تو را از چشم تو دیدم. پس اگر محدود به حدودم و یا اسیر اوصاف و نعوت عذرم آن است که حدّ و وصف از تو ظاهر و آشکار گردیده. مضامین برخی از این ابیات یاد آور ابیاتی از مثنوی مبارک است که می فرماید قوله عزّ کبریاء ۵:

چشم تو از چشم حق گشته عیان	تا نبینی جز جمالش در جهان
چونکه قلبت پاک شد از نور او	شد مقامش چونکه آمد طور او
وصل او را تو تجلیش بدان	که شده بی چند و چون در تو عیان
پس تو وصل او زخود جوای نگار	تا نبینی جز جمالش در جهان

اینجاست که پرده ها به کنار می رود و عاشق به معشوق می پیوندد و طلعت محبوب با نفسه المهیمنه علی من فی الوجود به راز و نیاز دمساز میشود. وحدت حقیقی رخ می گشاید و هر شائبه غیریت و جدائی از میان می رود. عاشق به مقام غنای باللّه و فقر از ماسواه واصل گردیده در مدینه استغناء مقرر می گزیند. در هفت وادی در وصف این مقام نازل قوله الاحلی : « ... در این مدینه حجاب نور هم خرق می شود و زائل می گردد. لاجماله حجاب <سوی النور والوجه نقاب> الالظهور » تا آنکه می فرماید : « در این وادی سالک مراتب و حدت وجود و وحدت شهود را

طی نماید و به وحدتی که مقدّس از این دو مقام است واصل گردد. احوال پی به این مقال برد نه بیان و جدال. « انتهی (آیات ۷۷ تا ۸۹)

* *

سپس حضرت محبوب به دوران سیاه چال و تجلی حوریه الهی و انوار شمس حقیقت ربانی بر قلب الطف اسنایش و دریافت بارقه وحی و الهام آسمانی در آن زندان انتق ظلمانی اشاره فرموده زحمات وارده را در ازای فوز به تجلی نور و وصول به معارج روح راحت جان می یابد. با اینهمه از روح اعظم الهی که در نفس اقدس قدمانش متجلی است عاجزانه تمنا می کند که از عرش وجود نازنینش فرود آید و از هیكل عنصری حضرتش که از هجوم احزان و بلایا به ذلت و مهانت افتاده مفارقت جسته به مقرّ عزّت و عظمت خویش راجع گردد. (آیات ۹۰ تا ۹۵)

* *

در این وقت حوریه الهی به تسلای خاطر عاشق حقیقی پرداخته او را به صبر و شکیبائی دعوت می کند و از او می خواهد که از آنچه شنیده و دانسته در گذرد و حدیث شرك و وحدت و طور و نور به یکسو افکنده حجابات اسما و صفات را خرق نماید زیرا که این همه اوصاف و نعوتی است در خور طفلان و نابالغان و حق لم یزل در علو تقدیس و سمو تنزیه خود بوده و خواهد بود. «ادراکات عالم و عقول امم به ساحت قدست علی ما ینبغی راه نیابد وپی نبرد» (۱۸) چه بسا عادل که نزد آن سلطان معدلت ظالم و جائز بشمار رفته و بسا عالم که در زمره جاهلان محسوب گشته و بسا فانی که خود را از اهل بقا انگاشته و چه بسیار عارف که به دریافت حرفی از دفتر معرفت فائز نگشته و بسا عابد ساجد که عاصی و بدکردار بوده، عبادتش مقبول درگاه احدیت نیفتاده. در این ابیات با اشاره خفیه و کنایه لطیفه اربابان تصوّف و مدعیان علم و معرفت را به خاطر گفتار بیهوده و اقوال لایسمنه که حشو و زوائدی بیش نیست و ثمری جز جدال و تفرقه به بار نیاورده ملامت فرموده سپس به تلویحی ابلغ از تصریح رشحی از عوالم الهیه و سنوحات ربانیه خود بر عالمیان مبذول داشته، تأکید می نماید که جمیع کتب و زبُر آسمانی در نفس اقدس مثبت و صحف نورانی از صحیفه وجودش جاری و ساری. به ذره ای از انوار عظمت او آفتاب جهانتاب در گردش و نور افشانی است و به یک قطره از فیض جود او دریای وجود در جوش و خروش. این همه آوازا که از اهل جهان بگوش می رسد نزد او چون ناله موران ضعیف است. عقول کل از جذبه راز نهانش به وله و شور آمده و نفوس از نغمات روحش جان یافته و الوه از رشحات سماء امرش خدائی نموده و پروردگان از حکمت سرشارش به مقام ربوبیت رسیده اند. ارض «روح» به امرش متحرک و عرش «طور» موطن اقدام مبارکش بوده. از تابش نورش نجم ظهور تجلی فرموده و از جلوه روحش آفتاب سرور درخشیده. آیات جامعه و مطالع انوار لامعه قدسیه و مواقع بروز حکمت صمدانیه و سنوحات ربانیه یعنی مظاهر مقدسه الهیه و آثار ظاهر از آنان به اراده غالبه اش از عالم امر پا به عرصه شهود نهاده و هر بدیعی از لطیفه سرپنهانش آشکار گردیده. در این آیات عاشق به لباس معشوق در آمده و در مقام وحدت صرفه از زبان او سخن می گوید. (آیات ۱۰۶ تا ۱۱۵)

* *

در اینجا روی سخن متوجه بنده غافل است که از وجه الهی روگردان شده و بظن خود اقبال نموده گمان ایمان در حق خود می نماید و از شریعت الهیه انحراف جسته بپاء صدید ظنون و اوهام

راه یافته است و بنور غیبی الهی که بالفطره در نفسش مدووع است مهتدی نگردیده و استقامت ننموده و صنعت الهی را ضایع نموده. حال آنکه لازمه ایمان عمل و عرفان بطور توأمان است یعنی مؤمن حقیقی آن است که در ظاهر بحیل امرالله تمسک جسته به تعالیم الهیه عامل باشد و در باطن به انوار وجه حقیقت عارف. در توضیح معانی این ابیات از قلم اعلی در حاشیه قصیده چنین آمده
 قوله العزیز :

« ... و جمیع ذرات موجودات و مذکورات را از قطرات ماء وجود الهی و رشحات زلال سلسال صمدانی بحیات ازلی سرمدی مشرک و مطرز فرمود و به خلق باقیه و قمایص عالیه و اثواب دائمه ابدیه مخلع و ملبس فرمود مع ذلك به چنین آیه کبری و موهبت عظمی و انوار لایطفی و اعطاء لایفنی مستقیم نگشتیم و به این صنعت محکمه و مکرمت متقنه و عزت قدیمه و لطیفه سرمدیه قائم نشدیم و از انفاس قدس روح القدس و اریاح طیب روح الاتس محبوب ماندیم ... بلی در قطب بحر هویت جالسیم و انتظار شریه ماء می کشیم و در ظلال شمس صمدیت ساکنیم و طلب سراج می نمائیم . »

چه خوش گفته شاعر شیراز در وصف این مقال :

سال ها دل طلب جام جم از ما می کرد آنچه خود داشت زیبگانه تمنا می کرد
 گوهری کز صدف کون و مکان بیرون بود طلب از گمشدگان لب دریا می کرد
 بی دلی درهمه احوال خدا با او بود او نمی دیدش و از دور خدایا می کرد (آیات ۱۱۶-۱۱۸)

* *

آنگاه عاشق شوریده را مشفقانه دلالت می نماید که حجاب قربیت را بی رمز و اشاره خرق نماید تا جمال مبین را بی نیاز کشف و شهود در خود عیان بیند. آرام و قرار گیرد و ناله بس کند زیرا قوای عرش از فغان او مضطرب گشته و عیون غیبیه از احزان او گریان شده ، سپس با اشارات واضحه و تلویحات موکده شأن و مقام حضرت موعود و طلعت مقصود را که ورای ادراك عقول منیره است تصریح فرموده از عرش عزت وی را فرمان می دهد که راز نهانش را به احدی ابراز ندارد چه اگر پرده از وجه غیب بردارد و آنچه از مقامات روحانی و عوالم عز صمدانی مشاهده فرموده بنفسی بنماید، در يك طرفه العين تمام وجود فانی و معدوم گردد. اینجاست که عرف رضای محبوب پیش از پیش به مشام می رسد آری عاشق صادق مقبول در گاه گشته و به اعلی مقام جمع و توحید راه یافته است. اینجاست که سفر روحانی به پایان میرسد ، نگار سر از جیب یار بیرون می آورد و شجر عشق ثمر شیرین می دهد. پس خوشا به حال آنان که از حسن وفا به فوز لقا واصل گشتند و در شریعه بدیعه الهیه وارد شدند و خوش آن عاشقان که در سبیل جانان خون خود ریختند و به عروة الوثقای مهرش تشبث نمودند و از جمیع جهات به سوی شتافته در سایه ربوبیتش مأوی گزیدند.

فطوبی للفائزین فیما سرُّ عوا عن کلّ فسی ظلّ ربوبیتی

نکاتی چند از آنچه که باید در هنگام زیارت قصیده عز و رقائیه مدنظر قرار گیرد

اولکین نکته ای که هنگام مطالعه و بررسی این قصیده غراً باید در نظر داشت آن است که

قصیده عز و رقائیه را نیز همانند دیگر آثار مبارکه جمالقدم جل ذکره الاعظم نباید از هیچ لحاظ با موازین و معیارهائی که ساخته و پرداخته بشر است مورد سنجش قرار داد، زیرا کلام حق اعلی و اشرف از آن است که به میزان خلق در آید یا با آثار بشر مقایسه و مقارنه گردد. بی تردید بدعیت و خلّاقیت آیات مبارکه آن را از کلام خلق ممتاز و متفاوت ساخته تا بدانجا که در هر دور این بدعیت و نو آفرینی که عین اعجاز می باشد با میزان فصحاء و بلغاء زمان مغایرت داشته و در ابتدا آیات الهیه بنظر قاصرشان نامأنوس و ناخوش آیند می آمده و نه تنها بر مظاهر مقدّس الهی خرده می گرفتند بلکه آنان را سخریه و استهزاء می نمودند و گاه نسبت جنون می دادند. اما دیری نمی گذشت که بر اثر نفوذ کلمه الهی و تأثیرات عجیبه ای که در هویت آن نهفته است تنقید و تحقیر به تقدیر و اعجاب بدل می شد و کار به جایی می کشید که اربابان قلم و خدایان سخن در شرح و بیان مراتب بلاغت و فصاحت و اعجاز شگفت انگیز کلمات حق کتاب ها می نوشتند. زنده ترین شاهد این واقعیت را در تاریخ دوره اسلام به وضوح میتوان یافت.

نکته دیگری که همواره باید متذکر بود آن است که قصیده عز و رقائیه بنا به درخواست مشایخ صوفیه بر سبک و سیاق تائیه ابن فارض نازل شده و تشابه ظاهری آن با تائیه هرگز از باب تقلید نبوده بلکه حقیقت آن است که حضرت بهاء الله به صرف فضل و بنده نوازی مشایخ آن سامان را مشمول عنایت فرموده رجای آنان را به حلیه اجابت آراستند و لئالی حقائق و اسرار مکنونه را به زبان رمز و اشاره در قالبی که تمناً نموده بودند ارائه فرمودند و این امر نه تنها از عظمت و جلالت قدر «ورقائیه» نمی گاهد بلکه فی نفسه از دلائل اعجاز بشمار می رود و نشانه دیگری از مراتب لطف و مکرمت آن سلطان حقیقی بر بندگانش به ویژه آن عده از عرفاء راستین و واقفان حقیقی اشارات و رموز الهیه است که از آغاز دوره اسلام تا زمان نزول این قصیده مبارکه به نام دین از علماء و فقهاء شریعت ستم ها کشیدند و به پای عده ای از عارف نمایان و به ظاهر صوفی مسلکان سوختند. با در نظر گرفتن این حقیقت که اگر «تائیه» ۷۶۱ بیتی ابن فارض، صرف نظر از این که نسبت همه ابیات آن به او نزد عده ای از مورخان و محققان مشکوک بنظر می رسد، به شهادت تاریخ در فاصله های زمانی گاه طولانی سروده شده، قصیده عز و رقائیه در مدتی کوتاه چون سیل خروشان در متجاوز از دوهزار بیت نازل گردید و اگر لحن «تائیه» از ادنی مراتب ضعف و عجز و مسکنت بشری حکایت می کند لحن «ورقائیه» چنان پر هیمنه و جلال است که «تفاوت ره» را از زمین تا آسمان نیز فراتر می کند و بی اختیار این مثل عربی را به خاطر می آورد «این الثری من الثریا». از عنوانی که برای این مبحث انتخاب شده نیز عرف همین حقیقت به مشام می رسد.

دیگر آنکه بنا بر آنچه مسلم منتقدان است در ادبیات عرفانی آنچه که در درجه اول اهمیت قرار دارد منتقل نمودن افکار و مجردات معنوی است. عارف در پی خلق شاهکار ادبی نیست لذا وسواس به خرج نمی دهد و به آرایش و پیرایش سبک نمی پردازد. اما در عین حال در بیان حالات روحانی خود اصرار می ورزد و به وسائل مختلف متشبه می شود. گاه از کلمات و تعابیر غیر مصطلح و اشتقاق نامأنوس و حتی استعارات و تشبیهات نامتعارف استفاده می کند و گاه از کلمات عامیانه مدد می گیرد و گه گاهی از قید و بند قواعد صرف و نحو و وزن و قافیه می رهد. با این حال عارفان را الفاظ و اصطلاحاتی دقیق و مخصوص به خود است که تا هم اکنون صورت

اولیة خود را حفظ نموده و هر کدام معنی و تفسیر معینی دارد که در ادبیات عرفانی متعارف و متفق علیه می باشد. اینها همه به نظر محققان ادب صوفیان نه تنها از ارزش کلام عارف فی کاهد بلکه چون به منتقل نمودن حقائق معنوی کمک می کند غالباً مقبول و ممدوح می باشد. بدیهی است موارد مذکوره در قصیده عزّ و روقائیه که بر مشرب و رویه اهل تصوف نازل شده کم و بیش به چشم می خورد. اضافه بر اینکه نزول قصیده در زمانی بوده که رقاء هویت از شدت جذب و شوق به کمال حریت بنا بر فطرت اصلیه در ترنّم و تغنی بوده و به همین دلیل در بسیاری از آثار نازله در آن عهد رعایت قواعد قوم نشده و شاید اگر دل بستگی و علاقه مفرط اعراب و ایرانیان عربی دان به زبان عربی و تعصب آنان در مراعات اصول و قواعد آن نبود این رویه حداقل تا پایان عهد ابهی ادامه می یافت. شاهد این ادعا بیانات مبارکه حضرت بهاء الله در این خصوص است که بواسطه دانشمند جلیل جناب اشراق خاوری علیه رضوان الله گردآوری و در مقدمه کتاب «ایام تسعه» درج گردیده است. آثار عربی جمال مبارک در دوره سلیمانیه و بغداد و اوائل دوره ادرنه سبک بدیعی را ارائه می دهد که در زبان عربی کاملاً جدید و بی سابقه است.

نکته مهم دیگر آنکه تهادانستن زبان عربی برای پی بردن به مضامین عالیة قصیده عزّ و روقائیه و درک حقائق و نکات لطیفه مندرجه در آن کافی نیست، دانستن زبان فارسی و مطالعه عمیق آثار عرفانی منظوم و منثور جمال اقدس ابهی که غالباً به زبان فارسی نازل گردیده ضروری بوده و کمک شایانی به درک هرچه بیشتر و بهتر مضامین این قصیده مبارکه و سایر آثار عربی آن حضرت می نماید

تصوّف و متصوّفین از نظر دیانت بهائی

در آثار مبارکه این دور بدیع شواهد و دلائل بسیاری بر جلالت و قدر و منزلت عرفای حقیقی و صوفیان راستین دوره اسلام و ادوار سابق بر آن وجود دارد و در موارد عدیده با استشهاد به گفتار و روایات بزرگان اهل تصوف به میراث عرفان ارج نهاده شده و از ثمرات و تراوشات فکری آنان تمجید و ستایش گردیده است. اعظم شاهد این واقعیت آثار عرفانی جمال قدم جلّ اسمہ الاعظم و بسیاری از مکاتیب مبارکه حضرت عبدالبهاء از جمله تفسیر حدیث «کُنْتَ كُنْزاً مَخْفِياً» می باشد. در این آثار مبارکه ضمن بیان شرائط عشق و مقامات معرفت و مراحل سیر و سلوک روحانی بر اساس پایه های عرفانی که در ادوار گذشته به ویژه در دوره اسلام گذارده شده رموز خفایای گفتار و نظریات برخی از صنایع عرفا که در طی قرن های متمادی مورد سوء فهم قرار گرفته و منجر به قیل و قال و تفرقه مریدان شده تبیین و تشریح و اشتباهات و توهمات بعضی از مشاهیر متصوفین تعدیل و تصحیح گردیده است. به عبارت دیگر در این دور بدیع که زمان شکوفائی قوای فکری و معنوی جامعه انسانی است میراث دیرین تصوف و عرفان از زاویه خمول بیرون آمده و حقائق و دقائق معنوی آن عاری از شائبه توهمات عقیمه و ترهات سخیفه بنحوی بدیع بکمال وضوح و قاطعیت و در منتهی درجه فصاحت و بلاغت به همگان ارائه گردیده و جمیع مراحل و مراتب عشق و طلب و قرب و وصل و طریقت و حقیقت و غیره طبق بیانات موکده صریحه در دو اصل کلی عرفان و عمل یعنی شناسائی مظهر ظهور الهی و عمل به موجب تعالیم و وصایای مبارکه اش

خلاصه و باب هرگونه بحث و جدل و اختلاف و جدائی الی الأبد بسته شده. در لوح مبارک سلمان جمالقدم جلّ اسمه الاعظم پس از ردّ دعاوی قائلین به وحدت وجود می فرماید قوله العزیز : « قَطُوبِي لَمَنْ يَمْسُ عَلَى كَثِيبِ الْاحْمَرِ فِي شَاطِئِ هَذَا الْبَحْرِ الَّذِي يَمُوجُ مِنْ أَمْوَاجِهِ مُحِيتِ الصُّوَرُ وَالْأَشْبَاحُ عَمَّا تَوَهَّمُوهُ الْقَوْمُ. فَيَا حَيْدًا لَمَنْ عَرَى نَفْسَهُ عَنْ كُلِّ الْإِشَارَاتِ وَالذِّكْرَاتِ وَسَبَّحَ فِي هَذَا الْبَحْرِ وَغَمْرَاتِهِ وَوَصَلَ بِحَيْثَانِ الْمَعَانِي وَلَاكِي الْحِكْمَةِ الَّتِي خُلِقَتْ فِيهِ. فَتَنْعِيمًا لِلْفَائِزِينَ . » (۱۹)

حضرت عبدالبهاء روح ماسواه قدا به كركت احبای الهی را از خوض در اسرار و اشارات صوفیه بر حذر داشته از جمله می فرمایند :

« ... ولی اینقدر التماس از احبای الهی دارم که سبب اختلاف در این امر که جوهر تقدیس است نگردند و اسرار و رموز و اشارات سرّیه را روا ندارند. امرالله ظاهر و مشهود است. الحمدلله در این کور اعظم امر مصرّح و مشروح ، غیر مستور و رموز. نه مراتب شریعت و طریقت و حقیقت و نه مظاهر ظاهر و مظاهر باطن از بی مزگی های متصوفه موجود ، بل کل این مسائل به صریح آیات الله مذموم و مردود « (۲۰) و بالاخره همه مراتب و مراحل را در دو مقام و رتبه بدین شرح تبیین فرموده اند: « در این ایام دو مقام مشهود و دو رتبه معروف و مشهور یکی از اعلیٰ علیین حکایت می کند و دیگری از اصل سجین. یکی جوهر توحید است و دیگری اوساخ تحدید. رتبه اول مقام فنای در جمال مبارک است و اشتعال به نار محبت جمال قدم و جوش و خروش به ذکر اسم اعظم و نسیان مادون او و نشر نفحات و اعلای کلمات او و رتبه ثانیه اشتغال به روایات و حکایات و قصص و اشارات و القاء شبهات در قلوب ضعیفه ... باید احبای الهی را چنان به نارموقده ربانیه مشتعل گردانید که جز ذکر دوست از مغز و پوست بسوزانید. » (۲۱)

پایان سخن

آنچه به سمع رسید حاصل مطالعه ای بسیار مقدماتی در حول و حوش قصیده مبارکه عزّ و ورقائیه و مسائل مختلف مربوط به آن و تلاشی در جهت درک مضامین عالیّه و حقائق سامیه آن است که بر حسب دستور با عدم لیاقت انجام گردید ، باشد که در آتیه ایام اصحاب قلوب فارغه و صدور منشرحه و عقول منیره عنان قلم بدست گیرند و در این میدان کما ینبغی و یلیق جولانی بدیع نمایند. در خاتمه چند نکته لازم به یاد آوری است :

از جمله آنکه اگر در این گفتار از ابن فارض یادی شد و یا از تائیه ذکر می به میان آمد غرض آشنائی بیشتر با شاعری است که مشمول عنایت گردیده و تنها اثر منظوم ، موجود ، جمال قیوم بزبان عربی برسبک و منوال تائیه او نازل شده. بدیهی است وقوف بر احوال ابن شاعر و اطلاع بر مضامین « تائیه کبری » تاندازه ای راه را برای وصول به دریای بی کران حقائق و دقائق قصیده عزورقائیه هموار ساخته و امید دست یابی به لثالی شاهوار آن را بیش از پیش در دل می پرورد و رنه مرغ ناسوت را در عرصه سیمرخ لاهوت چه طیرانی و چه جولانی.

دیگر از اینکه این ذره ناچیز با وجود عجز و تقصیر از درک معانی عالیّه و دقائق مکنونه قصیده مبارکه « غزّ ورقائیه » گستاخانه به نقل شمه ای از مضامین آن به زبان فارسی به اندازه فهم و ادراک ناقص خویش مبادرت ورزید از درگاه محبوب بی همتا عذر گناه طلبیده از آن سروران

ارجمند رجا دارد از لغزش و خطای حقیر در انجام این مهم خطیر در گذرند.
 نقل ترجمه ابیاتی چند از لغت فصیحی به زبان نورا به نظمی نامطبوع از جمله موارد عذیده ای
 است که مجوزی جز دل گرمی به عفو کرم دوستان نداشته و ندارد.

مراجع و یادداشت ها

- (۱) وقیات الاحیان جلد دوم ص ۱۰۰
- (۲) دیباجة الديران ص ۱۰
- (۳) النجوم الزاهرة جلد دوم ص ۲۸۸
- (۴) وقیات الاحیان جلد دوم ص ۹۹
- (۵) شلوات الذهب جلد دوم ص ۱۵۱
- (۶) مرجع سابق جلد دوم ص ۱۵۱
- (۷) رحيق مختوم جلد اول ص ۳۴۰
- (۸) اصطلاح و مذهب عشق و در آثار مبارکه نیز مذکور گشته. حضرت بهاء الله می فرمایند قوله العزيز : « بلکری يطهرن الموحدون الی معارج الحقائق و المخلصون الی مشارق الانوار. باسمی ینقلب النحاس بالذهب و عشق مذهب الارباب » نقل از کتاب مبین ص ۲۷۳ خطی سنه ۴۸ بدیع مطابق ۱۳۰۸ هـ ق
- (۹) نفع الطیب جلد اول ص ۱۰۰
- (۱۰) قرن بدیع ترجمه فارسی ص ۹۱ و ۹۲
- (۱۱) قرن بدیع ترجمه عربی ص ۱۵۰
- (۱۲) اسرار الاکار جلد چهارم ص ۲۹۳
- (۱۳) قرآن مجید سوره الاعراف آیه ۱۷۲
- (۱۴) از جمله خطاب به جناب کاظم سننر نازل قوله الاحلی « یا سمندر در اقتدار حق جل جلاله تفکر نما ... » نقل از کتاب اشراقات خطی صفحه ۲۱۸ . و نیز می فرمایند « انا سمینا ماتقرّد به المتدلب الذي سقى من لسان الله مالک الایجاد ... » نقل از کتاب اقدس بزرگ خطی صفحه ۹۱. و در لوح ورقا نازل قوله الاحلی « یا ورقاء لك ان تقرأه فی اذنه الیمنی ثلاث مرات قد جنت بامرالله و ظهرت لذكوره و خلقت لخدمة العزيز المحبوب. » نقل از جزوه ادعیه خاصه که در شهرالکمال ۱۲۱ بدیع بدستور لجنة ملی مدارس تابستانه عرستان تهیه گردیده.
- (۱۵) و (۱۶) قرن بدیع ترجمه نصرالله مردت صفحات ۹۱ تا ۹۳
- (۱۷) گریند غصن الله الاظهر هنگامی که از پشت بام قلعه بزر افتادند این بیت را زمزمه می نمودند. برای اطلاع بیشتر به مقاله (غصن الله الاظهر که حسب الامر محفل روحانی ملی بهائیان ایران در تاریخ دهم شهر الجسأل ۱۲۷ بدیع توسط جناب اشراق خاوری علیه رضوانه نوشته شده مراجعه فرمایند
- (۱۸) ادعیه حضرت محبوب ص ۳۲۰
- (۱۹) مجموعه الواح حضرت بهاء الله ص ۱۴۰ و ۱۴۱
- (۲۰) مکاتیب حضرت عبدالههء جلد ۱ ص ۲۴۶
- (۲۱) مکاتیب حضرت عبدالههء جلد ۵ ص ۲۳

منابع و مأخذ

- (۱) آثار قلم اعلى ، جلد سوم ، چاپ طهران
- (۲) مثنوی مبارک ، چاپ دهلی ، سنه ۱۱۰ بدیع
- (۳) ادعیه حضرت محبوب ، چاپ مصر ، سال ۱۳۳۹ هـ . ق.
- (۴) کتاب مبین ، خطی و مجموعه اشراقات خطی
- (۵) مجموعه الواح مبارکه حضرت بهاء الله ، چاپ مصر
- (۶) مکاتیب حضرت عبدالهیا ، جلد ۱ و ۲ ، چاپ مصر ، سال های ۱۹۱۰ و ۱۳۳۰ هجری ، جلد ۵ مرتسمة ملی مطبوعات امری ۱۳۲ بدیع
- (۷) قرن بدیع ، جلد ۲ ، ترجمه نصر الله مردت ، مرتسمة مطبوعات امری ، طهران
- (۸) القرن الیدیع ، ترجمه دکتر السید محمد العزازی ، دارالنشر برزیل ۱۴۳ بدیع ۱۹۸۶ میلادی
- (۹) اسرار الآکار ، فاضل مازندرانی ، مرتسمة مطبوعات امری ، جلد ۴ و ۵
- (۱۰) ریحق مختوم ، عبدالحمید اشراق خاوری ، طهران (قاموس لوح مبارک قرن) جلد ۱ و ۲
- (۱۱) گنج شایگان ، عبدالحمید اشراق خاوری ، مرتسمة مطبوعات امری ۱۲۴ بدیع
- (۱۲) مائده آسمانی ، جلد ۴ ، ۹ طهران
- (۱۳) قرآن کریم
- (۱۴) نهج البلاغه الجامع خطب و رسائل و کلم امیرالمؤمنین ابی الحسن بن ابی طالب ، دارالاندلس للطباعة و النشر و التوزیع ، بیروت
- (۱۵) دیوان ابن الفارض ، بیروت ، ۱۳۵۲ هجریه
- (۱۶) الففوحات المکیه ، ابن العربی ، طبع مصر ، بیروت ۱۹۸۶
- (۱۷) دیباجة الدیوان من شرح دیوان ابن الفارض ، گرد آورنده جمعه رشید ابن غالب ، مطبعة خیره ، ۱۳۱۰ هـ . ق.
- (۱۸) الفاظ الصوفیه و معانی ها ، تألیف حسن محمد الشرقاوی ، چاپ دوم ، دارالمعرفة الجامعینة ، اسکندریه
- (۱۹) التصرف الاسلامی فی الادب ، بقلم دکتر زکی مبارک ، جزء ۱ و ۲
- (۲۰) فلاسفة الاسلام ، دکتر فتح الله خلیف ، دارالجماعات المصریه ، اسکندریه
- (۲۱) الادب المثلون ، محمد غنیمی هلال ، دار نهضة مصر للطبع و النشر ، القحالة ، قاهره
- (۲۲) مشعر ابن الفارض فی ضوء النقد العربی الحديث ، دکتر عبدالحق محمود ، جامعة المنیا ، چاپ سوم ۱۹۸۴ ، دلالمعارف
- (۲۳) الموسوعة العربیة المیسرة ، جلد ۱ و ۲ ، دارنهضة لبنان للطبع و النشر ، ۱۹۸۷ بیروت ، لبنان
- (۲۴) دراسات فی الادب المقارن ، دکتر بدیع جمعه ، چاپ دوم ۱۹۸۰ ، دارالنهضة العربیه ، بیروت
- (۲۵) وفيات الاعیان و انباء ابناء الزمان ، قاضی ابن خلکان ، جلد ۲
- (۲۶) شذرات الذهب فی اخبار من ذهب ، ابن عماد حنبلی ، چاپ سال ۱۳۵۱ هـ . ق . جلد ۵
- (۲۷) انجم الزاهره فی ملوک مصر و القاهره ، جمال الدین ابوالحسن یرسف ابن تفری البردی ، دار الکتاب ۱۳۵۵ هـ . ق . ۱۹۳۶ میلادی
- (۲۸) احیاء علوم الدین ، ابر حامد محمد ابن محمد الغزالی ، دارالمعرفه ، بیروت جلد ۳ و ۵ که ملذیل به کتاب عرارف المعارف نوشته شهاب الدین عمر ابن محمد سهیروی می باشد.